**درس خارج فقه تربیتی جلسه 16 - استاد اعرافی**

[6- مقدمه واجب یا مستحب 2](#_Toc365269383)

[نکته اول: در اینجا هر دونوع مقدمه منظور است 2](#_Toc365269384)

[دوم: وجوب یا استحباب، عقلی است 2](#_Toc365269385)

[سوم: عناوین وقواعد عامه قابل جمعاند 3](#_Toc365269386)

[7- عدم تحقیر واستهزاء دیگران 3](#_Toc365269387)

[این عناوین در صورت منشأ تحول بودن جایز است؟ 4](#_Toc365269388)

[این عناوین به صورت شوخی جایز است؟ 5](#_Toc365269389)

[مقول به تشکیک بودن بعضی ازاین عناوین 5](#_Toc365269390)

[مورد تزاحم 6](#_Toc365269391)

[قواعد باب تزاحم 7](#_Toc365269392)

[1- تقدم تکلیف الزامی بر غیر الزامی 7](#_Toc365269393)

[2- تقدم الزامیات بر فعل مکروه 7](#_Toc365269394)

[3- اخذ به مندوحه درتزاحم بین الزامیات 8](#_Toc365269395)

[4- اخذ به اهم درصورت نبود مندوحه 8](#_Toc365269396)

[آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟ 9](#_Toc365269397)

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان شرائط وظائف و آداب معلم، همانطور که قبلا عرض کردیم وظائف و آدابی که با عناوین خاصه برای معلم و حتی عالم ذکر شده و آداب و وظائفی که بر اساس عناوین عامه برای معلم و عالم ذکر شده است.

6- مقدمه واجب یا مستحب

 که این قواعد عامه را بر شمردیم و بحث کردیم و رسیدیم به هشتم یا نهم مقدمه واجب یا مستحب بخش زیادی از این آداب و وظائفی که دلیل خاص در روایات ندارد بر می‌گردد به همین عنوان و بر اساس مقدمه واجب رجحان پیدا می‌کند البته این رجحان، بنا بر نظر مشهور رجحان عقلی است چون شرعا وجوب و استحباب ندارد. دو سه نکته که باید اینجا بگوییم این است این شاید بحث نهم باشد ترتیب‌ها در بحث گاهی تفاوت پیدا می‌کند همین هم موجب می‌شود نوع ترتیب تفاوت پیدا بکند. فکر می‌کنم هشتمین یا نهمین عنوان و مقدمه عامه بود.

نکته اول: در اینجا هر دونوع مقدمه منظور است

 اینجا چند تا نکته را عرض می‌کنیم، یکی اینکه این مقدمه گاهی واجب است گاهی مستحب است ولی اینجا هر دو مقصود هست گاهی هست که وظیفه‌ای یا ادبی را چون مقدمه واجب است می‌گوییم واجب است ولی گاهی مقدمه یک امر استحبابی است طبعا مستحب می‌شود اینجا هر دو مقصود است در اینجا اینطور می‌شود که آن وظائفی که واجب است اگر متوقف شد بر یک امر مقدمی مقدمه‌اش واجب می‌شود اگر نه وظیفه و ادب استحبابی یا رجحانی است مقدمه هم استحبابی یا رجحانی می‌شود. به عنوان مثال این وظائف اولیه ای که برای معلم ذکر کردیم مثلا اخلاص را با یک ترتیب مخصوصی بعضی جاها واجب می‌دانیم اگر چیزی بیاید مقدمه این امر واجب بشود واجب می‌شود. ولی بعضی از آن‌ها استحباب داشته مثل رفق و لین نرمی در تعامل حداقل این استحباب داشت اگر چیزی مقدمه این امر باشد مشتحب می‌شود. این یک نکته است که روشن است.

دوم: وجوب یا استحباب، عقلی است

نکته دوم هم این است که در اینجا آنچه که به عنوان مقدمه برای آن واجب یا مستحب است این وجوب یا استحبابش بنابر آنچه که مشهور است عقلی است نه شرعی، مثلا وقتی که در عقداستیجار یک معلم گفته شده که شما در این مدت تحصیلی نه ماه باید در این کلاس بچه را به اینجا برسانی اینکه او باید بچه را در این مدت به اینجا برساند، اگر متوقف بر این است که این نوع روش‌ها و شیوه‌ها را به کار بگیرد باید آن شیوه‌ها را یاد بگیرد و آن شیوه‌ها را به کار ببرد. بنابراین به کار بستن آن روش‌ها و شیوه های مناسب‌تر از حیث اینکه این مقدمه تکلیفش است که باید یاد بگیرد این هم به هر حال نکته دیگری است که این وجوب یا استحباب نکته اول این است که گاهی واجب است گاهی مستحب است نکته دوم این است که وجوب و استحباب عقلی است و شرعی نیست بنابر آنچه که گفته شد.

سوم: عناوین وقواعد عامه قابل جمع‌اند

 نکته سوم هم این است که در این عناوینی که ما ذکر می‌کنیم اختصاص به این ندارد ولی ما ذکر می‌کنیم؛ و آن این است که این عناوین و قواعد عامه ای که ما در اینجا ذکر می‌کنیم گاهی در یک مورد چند تا جمع می‌شود مثلا چون او اجیر است و مستخدم دولت است از آن حیث این تکلیف را دارد؛ و چون مقدمه تکلیفش می‌شود باز این را دارد. گاهی بعضی عناوین راجح و عناوین واجب با هم جمع می شوداین هم نکته‌ای اتست که باید توجه کرد. این عنوان مقدمه است که عنوان هشتم یا نهم می‌شود. یک عنوان دیگری هم اینجا هست. فکر می‌کنم همه قواعد عامه را گفتیم؛ و اما یک مطلبی که اینجا باقی می‌ماند این است که مرحوم شهید آنچه را ذکر کرده‌اند رعایت شروط را گفتیم حرمت خیانت هم گفتیم. بحثی باقی نمانده است.

7- عدم تحقیر واستهزاء دیگران

 نکات دیگری هم از عناوین کلیه هست که مبنای بعضی از بحثهایی است که مرحوم شهید آورده مثلا یک عنوان دیگری که ما داریم همان بحثهای کلی است که تحقیر دیگران جایز نیست و استهزاء و تحقیر جایز نیست این هم یک قاعده که قاعده فقهی هم هست مبنای بعضی از این آداب و وظائفی که ذکر می‌شود این است که یک قاعده کلی داریم که تحقیر و استهزاء غیر جایز نیست. طبعا یکی از مصادیقش می‌شود متعلم و یکی می‌شود معلم. این هم دلیل خاصی در باب معلم و متعلم نیامده ولی یک امر کلی در روابط میان انسان‌ها است. ما گفتیم همه آنچه که در روابط میان اسناها است در باب معلم آکد است. آنوقت یکی از مصادیق آن تحقیر و استهزاء و ایذاء دیگران است این‌ها همه با هم تفاوت دارد. یعنی ما سه تا عنوان داریم که با هم یک نوع حالت من وجهی دارند. یکی اینکه نباید دیگران را تحقیر کرد یکی اینکه نباید مسخره کرد یکی اینکه نباید دیگران را آزار داد. این سه تا عنوان طبعا در روابط معلم و متعلم هم جایگاه مهمی دارد گر چه با این عناوین اینجا ذکر نشده ولی به طور کلی اینجا مصداق پیدا می‌کند. چون می‌دانید تحقیر و مسخره و آزار با هم تفاوت دارند گاهی ممکن است تحقیر بکند ولی اذیت نشود چون عادت کرده در بین دیگران تحقیر بشود ولی این اشکال دارد تحقیر دیگران ولو اینکه آزار نشود آدم لا ابالی است که عادت کرده که در جمع مسخره‌اش بکنند. این درست نیست ولو اینکه اذیت نشود. مثل غیبت است اینطور نیست که اگر خود شخص راضی باشد غیبت جایز باشد. اگر شخص راضی باشد بنابر یک دو تعریف در باب غیبت هست. معلوم نیست حلال باشد. ولی اینجا مسلم همینطور است تحقیر و استهزاء با ایذاء بینشان تلازم نیست و لذا اگر در جایی تحقیر و ایذاء باعث آزار نشود باز هم حرام است اگر بشود دو تا محرم است. در هر حال مبنای بعضی از چیزهایی که مرحوم شهید در اینجا ذکر کرده همان احکام کلی مثل تحقیر ایذاء مؤمن است. این هم یک قاعده کلی است که اینجا مصداق دارد. ببینید ما طبق قواعد کلی و لو اینکه در باب معلم چیزی نداشته باشیم چیزهایی معلوم است مثل تحقیر و استهزاء و ایذاء و عناوین کلی اخلاقی غیبت و تهمت است. این‌ها چیزهایی است که به صورت خاص در باب معلم و متعلم برایش تأکید نشده ولی از باب قاعده کلی که گفتیم امر محرم در روابط میان مسلمان‌ها در رابطه متعلم و متعلم شریان دارد با یک نوع تأکید خیلی از این‌ها را مرحوم شهید گفته‌اند. اصل قصه همین است

این عناوین در صورت منشأ تحول بودن جایز است؟

 نکته ای که در اینجا وجود دارد و مهم هم هست این است که اگر همین‌ها در جایی منشأ نوعی تحول در شخص بشود آیا این جایز است یا جایز نیست در اینجا یک نکته را باید بدانیم و آن نکته این است که این احکام معمولا حرمتش وابسته به عدم رضایت شخص نیست چون آبروی مؤمن حق خودش نیست حق الله است. در روایات هم آمده خود ما قبلا گفتیم که آبروی مؤمن حق الناس محض نیست نوعی حق اللهی هم دارد؛ و لذا در روایت داریم که مؤمن حق ندارد تن به هر ذلتی بدهد و لو اینکه خودش هم بخواهد خدا راضی نیست **أبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون** و حضور تابت و طهرت. می‌گوید **هیهات من الذلة یأبی الله ذلک لنا** اگر خودتان هم بپسندید ولی **یأبی الله ذالک لنا** این حق خدا است و آبروی مؤمن آبروی خدا است و نمی‌شود از آن گذشت. یک نکته هم این است که این عناوین مثل ایذاء و تحقیر و استهزاء بحثی وجود دارد که

این عناوین به صورت شوخی جایز است؟

اگر به شکل شوخی باشد آیا درست است یا درست نیست و استهزاء و تحقیر و این‌ها جدی باشد حرام است یا شوخی هم حرام است. که معلمولا گفته می‌شود شوخی اگر جد نباشد حرمت ندارد ولو اینکه ممکن است کراهت داشته باشد. اینها به بحثهای مربوط به فقه الاخلاق است و می‌تواند به عنوان مقدمه باشد.

مقول به تشکیک بودن بعضی ازاین عناوین

 نکته سوم هم این است که این بعضی از این عناوین یک حالت مقوله به تشکیک دارد و بعضی از مراتب نازله آن معلوم نیست که حرام باشد یعنی شاید بشود در جای خودش گفت که مثلا نوعی تحقیر یا استهزاء و امثال این‌ها در یک درجاتی خیلی خفیف متعارف است و ممکن است بگوییم که دلیل از آن انصراف دارد. درجات خیلی خفیف است که ممکن است بگوییم انصراف دارد. مثلا در خیابان دارد می‌رود یک دفعه بیاید جلوی طرف و بر گردد این یک نوع آزار است ولی نمی‌شود بگوییم حرام است یک نوع آزار نسبتا متعارفی دارد و درجه خفیفه ای دارد این حرمتش خیلی معلوم نیست. یک بحثی است که ما در فقه الاخلاق خواهیم گفت. می‌خواهیم بگوییم این‌ها معلوم نیست خیلی حرام باشد. نوعی آزار است. به عبارت دیگر می‌خواهیم بگوییم که اطلاقاتی که می‌گوید مؤمن را اذیت نکن یا تحقیر نکن یا مسخره نکن یک درجات خفیفه ای وجود دارد که تداول و شیوع زیادی دارد و دلیل حرمت از آن انصراف دارد. این هم نکته ای است که بعید نیست من فکر می‌کنم خیلی حرف مستبعدی نیست. این‌ها مقدماتی است که حدود کار روشن بشود تا برسیم به آنجا همین ادب است. این هم یک نکته ای است که درجات خفیفه ای دارد که ممکن است بگوییم ادله و اطلاقات حرمت از آن منصرف است. اطلاقات کراهت منصرف نیست. گاهی ادله ای داریم که حالت مرجوحیت و مکروهیت را می‌رساند آن‌ها اطلاقش مانعی ندارد ولی ادله ای داریم که حرمت را می‌رساند آن حرمت و مؤاخذه اختصاص دارد به آن، البته یک درجاتی هم ممکن است شک و تردید داشته باشیم که طبق قاعده و اصول مورد شک باید عمل بکنیم. این‌ها عناوین قطعی است یا عناوین قطعی نیست معمولا این‌ها متقوم به قصد است. یعنی اگر قصد نکند حرمت دارد معلوم نیست اینطور باشد البته این جای کار بیشتری دارد. جای خودش باید بحث بکنیم که چه مقدار از این‌ها قطعی است که ممکن است اصل فعل را با اختیار انجام می‌دهد ولی قصدش ایذاء نیست ولی فی الواقع ایذاء است ولی او قصدش ایذاء نیست. این جای بحث دارد و خیلی منقح نیست؛ و باید کار کرد. این چند تا نکته ای است که در این بحث جنبه فقه الاخلاقی این‌ها مطرح می‌شود؛ و چون این‌ها را اخلاقی می‌دانیم موارد فقهی آن را بحث نمی‌کنیم. این در واقع یک فقه الاخلاق می‌خواهیم که بحثهای اخلاقی را با همین روش دقیق اصولی و استنباطی کار بکنیم؛ و اما اینجا راجع به بحثی که داریم در این نوع مسائلی که ما ادله دلالت بر حرمت یا کراهت می‌کند به خصوص آنهایی که دلالت بر حرمت می‌کند در روابط میان انسان‌ها و از جمله رابطه میان متعلم و معلم اگر جایی این‌ها همینهایی که حرام است می‌شود از او بهره ابزاری برد برای اینکه شخص از نظر آموزشی پیش برود و از نظر اخلاقی تحول پیدا بکند می‌شود به هر حال یک جا باشد آزار رساندن ممکن است یک تحول روحی در او پیدا بشود. با یک اقدامی که تحقیر و استهزاء است یک تحولی در او پیدا می‌شود آن درجاتی که گاهی متعارف است که خیلی معمولی است یا شوخی است آن فوقش این است که کراهت داشته باشد آن محل بحث ما نیست بعضی از چیزهایی که در کلاسهایمان تبادل می‌شود خیلی وقت‌ها حالت شوخی دارد یک وقتی هم چیزهای جدی است که خیلی متعارف است و تقریبا می‌شود بگوییم ادله از آن منصرف است آن را کار نداریم.

مورد تزاحم

ولی آنجایی که مثلا استاد به درستی طرف را در جلوی انظار و چندین نفر واقعا رسوا می‌کند که این مصداق همان ممکن است باشد. این می‌آید مشمول بحث تزاحم می‌شود مثلا در امر به معروف و نهی از منکر در بازدارندگی از منکر ممکن است یک جایی بگوییم این کار اشتباه موجب بازدارندگی از منکر می‌شود. مثلا در یک جایی جاسوسی که حرام است با آن می‌شود جلوی منکری را گرفت این می‌شود تزاحم تکالیف، که تکلیفی دارد و با یک روش محرمی می‌شود آن تکلیف را انجام داد این می‌آید در همان عنوان تزاحم میان تکالیف.

قواعد باب تزاحم

 در تزاحم میان تکالیف ما چند تا قاعده داریم

1- تقدم تکلیف الزامی بر غیر الزامی

یک قاعده در باب تزاحم این است که اگر تکلیف الزامی و غیر الزامی تزاحم پیدا کرد تکلیف غیر الزامی نمی‌تواند الزامی را بردارد الزامی بر غیر الزامی مقدم است مثلا اگر استاد تکلیف رجحانی است که مطلبی را به او یاد بدهد و درست به او منتقل بکند این تکلیف الزامی اگر نباشد برای اینکه این تکلیف رجحانی خودش را عمل بکند این نیاز دارد به اینکه متوقف شده بر اینکه اینجا تحقیر بکند و ایذاء بکند و کار حرامی انجام بدهد برای اینکه این عمل مستحب تحقق پیدا بکند اینکه روشن است یعنی هیچ گاه تکلیف غیر ملزم و الزامی نمی‌تواند تجدید کننده تکلیف یک امر محرمی باشد و خلاف الزامی باشد. این یک قاعده در باب تزاحم است. پس تزاحم میان الزام و غیر الزام صحیح نیست همیشه الزام مقدم بر غیر الزام است. این یک قاعده است. چیزی بیاید ترک واجب یا فعل حرام است انجام یک مستحب از طریق ترک واجب یا فعل محرم تحقق پیدا بکند درست نیست این یک قاعده است در باب تزاحم

2- تقدم الزامیات بر فعل مکروه

 قاعده دیگر هم این است که اگر الزام متوقف بر فعل مکروهی است آن هم طبعا روشن است غیر الزام نمی‌تواند مقدم بر الزام بشود ولی تکلیف الزامی می‌تواند بر تکلیف عبادی و الهی مقدم بشود این هم یک قاعده ای که اینجا روشن است؛ و قاعده چهارم هم گر چه به نحوی شامل آن‌ها هم می‌شود ولی جدا می‌کنیم برای اینکه در مورد خاصی می‌آید.

3- اخذ به مندوحه درتزاحم بین الزامیات

 یک قاعده دیگر که خیلی اساسی و عقلایی هم هست قاعده تزاحم بین تکالیف الزامی باشد آن قاعده اهم و مهم است. یک قاعده در باب تزاحمات همان است که می‌گوید در الزام و غیر الزام تزاحم ندارد همیشه ملزمات مقدم است. این یک نکته هست یک قاعده این است که در باب تزاحم اگرانجام یک تکلیف انحصار نداشته باشد به یک فعل محرم بلکه چند تا راه دارد که یکی محرم است برای اینکه این تکلیف آموزشی یا تربیتی را خوب انجام بدهد یک راه است که از راه حلالی برود یک راه این است که فیلم نامشروعی را ارائه بدهد بلکه مطلبی را افاده بکند گاهی اینطور است که در بعضی از مسائل علمی برای آموزش دادن باید یک فیلم حرامی را نشان بدهد برای اینکه فلان قاعده از قواعد علوم انسانی یا جامعه‌شناسی را تبیین بکند. یا در پزشکی و تشریح و این‌ها برای اینکه آموزش بدهد یک کار حرامی انجام بدهد اگر مقدمه منحصره نباشد اینجا دو تا صورت دارد قاعده دوم این است که آن مقدمه حرام یا فعل حرام که می‌خواهد از آن در مقام آموزش و تربیت استفاده ببرد دو نوع است یک وقتی منحصره است یک وقتی غیر منحصره است اگر مقدمه غیر منحصره باشد اینجا راه مشروع دارد و راه غیر مشروع هم هست اینجا ولو الزامی باشد نمی‌تواند چیز غیر الزامی را جایگزین کند. به این می‌گویند مندوحه داشتن و مندوحه نداشتن دو صورت دارد می‌خواهد برود غریقی را نجات بدهد باید قصد بکند اگر مندوحه دارد یعنی یک راه غیر رسمی است اینجا هیچ وقت نمی‌تواند راهی که جایز نیست انتخاب بکند باید حلال را انتخاب بکند چون راه شرعی مشروع وجود دارد این هم یک قاعده است که وقتی بین تکالیف پیدا شد قاعده اول این است که غیر الزامی هیچ وقت نمی‌تواند مجوز حرامی بشود. دوم اینکه حتی الزامیات هم نمی‌تواند حرامی را جایز بکند یا تجویز به ترک واجبی بکند در صورتی که مندوحه دارد یعنی راه بدیلی دارد که مشروع است. مندوحه یعنی بدیل مشروع.

4- اخذ به اهم درصورت نبود مندوحه

 قاعده چهارم این است که اگر دو تا تکلیف الزامی است مندوحه هم ندارد و تزاحم پیدا کرد این صورت چهارم می‌شود. پس این چهار قاعده‌ای که در باب تزاحم هست این است که گاهی الزام بر غیر الزام مقدم است این دو مصداق داشت هیچ وقت غیر الزامی نمی‌تواند مقدم بر الزام باشد همیشه الزامی بر غیر الزامی مقدم است و از این نظر الزامی باشد می‌تواند بر غیر الزام مقدم باشد و نتیجه‌اش این است که اگر تکلیف استحبابی بود نمی‌تواند حرمت را تجویز بکند و اگر تکلیف الزامی بود می‌تواند مکروه را کنار بزند. این را می‌شود به دو قسمت بیان کرد یکی همان تجویز واجب و تکلیف الزامی می‌تواند کراهت را تجویز بکند و مستحب نمی‌تواند حرام را تجویز بکند. این دو قسم است. یکی هم این است که دو الزام که تزاحم پیدا بکند این گاهی مندوحه دارد و گاهی مندوحه ندارد. پس تزاحم و تکالیف را به این شکل می‌شود که تزاحم الزام و غیر الزام است 25/32 اینجا تکلیف اگر مندوحه داشته باشد معلوم است یک تکلیف الزامی نمی‌تواند تکلیف الزامی دیگر را خراب بکند برای اینکه راه مشروع دارد؛ و اما آن شکلی که مندوحه ندارد این در اصول گفته شده که جای تقدیم اهم بر مهم است. این دو تا قاعده دارد آنجایی که مندوحه ندارد اگر اهم و مهم شد اهم مقدم شمرده می‌شود و الا تساوی است این قاعده ای است که در باب تزاحم به نحوی گفته شده البته در چند جای اصول خیلی قشنگ و منقح و در ردیف هم کمتر می‌آید ولی در اصول ما آمده و روی مدل کلی هیچ بحثی نیست تزاحم تکالیف یا به نحو الزام و غیر الزام است اینجا همیشه الزام بر غیر الزام مقدم است و لذا تکلیف الزامی می‌تواند کراهت را کنار بزند ولی تکلیف غیر الزامی نمی‌تواند بیاید ترک واجبی را تجویز بکند یا فعل حرامی را تجویز بکند این در صورت الزامی بودن است. شکل دو این است که تکالیف الزامی با هم تزاحم پیدا بکنند در تکالیف الزامی باید ببینیم مندوحه وجود دارد یا ندارد اگر دارد نمی‌شود هیچ تکلیفی را زیر پا گذاشت اگر ندارد باید ببینیم یا اهم و مهم است یا متساوی است.

آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟

آن بحثی هم که گاهی مطرح می‌شود که آیا هدف وسیله را توجیح می‌کند بعضی گفته‌اند آری بعضی گفته‌اند نه منطق ما این است که نمی‌توانیم مطلقا بگوییم هدف وسیله را توجیح می‌کند یا نمی‌کند. هدف وسیله را توجیح می‌کند معنایش این است که یعنی تزاحم هدف یعنی یک تکلیف وسیله هم آنجایی که یک تکلیف حرمت بشود کدام مقدمه ما قاعده کلی نداریم. اگر هدف مندوحه دارد یعنی وسیله‌اش منحصر در این نیست که حرام است یک راههای دیگر مشروع دارد این قطعا هدف وسیله را توجیح می‌کند اگر راههای دیگر ندارد راه دستیابی به این هدف فقط منحصر به این است باید ببینیم این هدف اگر غیر الزامی است و این طرف الزام است نه تجویز نمی‌کند اگر الزامی است و مقدمه‌اش حرمت نیست کراهت و این‌ها است تجویز می‌کند اگر هر دو الزامی هستند باید ببینیم اهم و مهم است یا متساوی است. این یک قاعده است یعنی اگر کسی بگوید هدف وسله را توجیح می‌کند می‌گوییم بله گاهی توجیح می‌کند گاهی توجیح نمی‌کند. این منطق دینی و عقلایی است. عقلا هم قائلند که بعضی جاها هدف وسیله را توجیح می‌کند. این قاعده کلی عقلایی است. از گیرهای مهم این قاعده تشخیص مصداقیش در مصداق اهم و مهم است. البته ما افتادیم در باب دیگر و اتفاقا در بحثهای حکومتی و قانون گذاریهای امروز ما خیلی این امر مبتلا است. دو تا نکته مصداقی اینجا وجود دارد در برنامه‌ریزی‌ها خیلی مهم است. مدل تزاحم احکام که به نحوی بحث هدف وسیله را توجیح می‌کند به همین بر‌می‌گردد از نگاه کبروی و مدل کلی همین قاعده‌ای است که اینجا ذکر کردیم که تزاحم تکالیف یا بین الزام و غیر الزام است یا بین الزامیات است. در آنجا یک قاعده بیشتر نداریم هیچ‌گاه غیر ملزم نمی‌تواند مقدم بر ملزم بشود. در دوم هم سه تا قاعده داریم اگر مندوحه دارد ترک واجب جایز نمی‌شود اگر مندوحه هم ندارد اهم و مهم است یا متساویین است. این مدل کلی اصولیش این است این مدل مدل اصولی خاصی نیست که ما دلیل داشته باشیم مدل عقلااست. فهم عقلا همین را می‌گوید. ما حتی در رفتارهایمان هیمنطور عمل می‌کنیم. در مقام تطبیق ما دو تا حساسیت و چالش جدی داریم که تشخیص موضوعیش مهم است یکی در وجود مندوحه یا عدم مندوحه است و در مسائل اجتماعی هم این بحث‌ها خیلی تحقق پیدا می‌کند می‌گوید جامعه ما از نظر رشد اقتصادی خود کفا بشود و عزت و عظمت علمی پیدا بکند؛ و مقذمه آن هم انرژی هسته ای است یکی می‌گوید این مندوحه دارد شما این راه را نرو راه دیگر را برو آنوقت می‌گوید آن بر این مقدم نیست. فرضا ورود دراین مجموعه و دست زدن به این برایش یک مشکلاتی مترتب می‌شود یعنی چیزهایی برایش مترتب می‌شود که فی حد نفسه مطلوب نیست اگر گفتیم این مقدمه منحصره است ایک جوری داوری می‌کنیم ولی ممکن است بگوییم راه دیگری هم دارد. یک وقتی می‌گوییم رشد اقتصادی متوقف بر این است که نظام بانکداری ربوی باشد یعنی ما راهی نداریم جز اینکه نظام بانکداری ربوی باشد خوب ربا حرام است با آن شدت حرمت از آن طرف جامعه اسلامی باید روی پای خودش بایستد و یک نظامی داشته باشد که مردم زندگی بکنند. اگر بقای این زندگی مردم و تداوم رشد اقتصادی جامعه که یک تکلیف ملزم قطعی است با ربا تزاحم پیدا کرد یک چالش این است که ممکن است گفته بشود که شما بی خودی دارید می‌گویید که فقط راه رسیدن به آنجا این است که ربا داشته باشیم یا این سختی‌ها را به خاطر انرژی هسته ای بپذیریم نه یک راه دیگری دارد اصلا می‌شود شما یک نظام بانکداری درست بکنید که ربا در آن نباشد ولی جوابگو هم باشد اینجا بحثهای کارشناسی خیلی مؤثر است. خیلی از اختلافات به همین بر می‌گردد. مشکل جناحهای اقتصادی و سیاسی همین است آن می‌گوید نه ما این را قبول داریم باید محقق بشود حتی قبول داریم که این مهم‌تر از آن است ولی من می‌گویم نه این منحصر نیست که ما گناهی را مرتکب بشویم راه دیگری هم داریم. شما در همین مکاتبات مرحوم آقای گلپایگانی و امام بعضی از اصلاحات ارضی و بند جیم و این‌ها را ببینید بر می‌گردد به یک نگاه کارشناسی که مندوحه دارد یا ندارد البته ما فکر می‌کنیم که کلی قضیه درست است و خیلی جاها مندوحه دارد عقل بشر باید به کار بیفتد برای اینکه آن گزینه های بدیعی که در آن ارتکاب حرام نیست پیدا بکند. این یک بحث و چالش مهم است که در مباحث فقهی و اجتماعی این نکته خیلی مهم است. مثلا در بحث انقلاب دخیلی از اختلافات مجتهدین و مواضع سیاسی‌شان به همین بر می‌گردد و از روی اغراض نیست و جناحهای سیاسی هم همینطور است. این‌ها واقعیتهایی است که متأسفانه کمتر بحث می‌شود. باید به دو طرف حق داد انقلاب راه اسقاط نظام طاغوتی است یک وقتی مثل امام می‌گوید این متوقف بر انقلاب است در این است که هرج و مرج ایجاد بشود هرج و مرج خودش حرام است که جامعه را بر هم بریزی و اسقاط نظام طاغوتی هم علی‌القاعده باید بگوید اهم از این است اگر هرج و مرج دائمی نباشد و موقت باشد. منتها ممکن است کسی بگوید نه این یک راه دیگر هم دارد راه پارلمانی دارد. کارشناسی یک راه دینی کبروی نیست. کارشناسی این است که می‌گوید از این راه می‌شود رفت بدون اینکه مشکل حرمتی باشد می‌گوید نمی‌شود باید این راه را رفت. این یک چالش است خیلی جاها بر می‌گردد به اینکه تزاحم است و ارتکاب یک حرام یا ترک واجبی مقدمه دیگری است اما اختلاف این است که مقدمه منحصر است و مندوحه ندارد یا اینکه مقدمه منحصر نیست و مندوحه دارد. این یک چالش است در اینکه مندوحه هست یا نیست چالش دوم در تشخیص اهم و مهم است این گاهی خیلی روشن است که این اهم از آن است مثل همان مثال غصب و امداد غریق است که در اصول هست می‌گوید آدم دارد می‌میرد باید بروی در باغ طرف عقل همه می‌فهمد که برو در باغ و جان او را نجات بدهد. چون دماء و نفوس اهم از همه چیز است ولی خیلی جاها این اهم و مهم اختلاف دارد که این اهم است یا آن اهم است یا متساوی است. بسیاری از مسائلی که مورد اختلافات اجتماعی سیاسی اقتصادی قرار می‌گیرد به یکی از این دو نکته بر می‌گردد که اولی بیشتر جنبه کارشناسی دارد که مندوحه هست یا نیست؛ و دومی بر می‌گردد به آن فهمی که ما از دین پیدا می‌کنیم که دین به کدام یک از این دو تکلیف اهمیت بیشتری می‌دهد به ترک حج در طول اینکه جلوی مستطیع‌ها را بگیریم و مستطیع حج انجام ندهد یا اینکه روابط‌مان را آن‌طور بکنیم. این کدام مهم‌تر است البته تشخیص اهم و مهم هم یک نکته است و نکته دیگر هم این است که اهم و مهم در مسائل تعریف تشخیص مصداقی و حکمیش بیشتر دست خود مکلف است ولی در مسائل اجتماعی قاعدتا باید اهم و مهم را به ولی امر با موازینی که دارد واگذار کرد آنجا کسی نمی‌تواند بگوید به نظر من این اهم است یا آن اهم است که آن خودش هرج و مرج دارد به خاطر دفع هرج و مرج باید به مرجع خاصی سپرد. تصمیم را باید یک جا بگیرد ولی امر هم نمی‌تواند دل به خواهی تصمیم بگیرد. این بحث کلی است. بر می‌گردیم به بحث معلم و روشهای او، همین قاعده در بحث معلم و روش‌هایی که می‌خواهد انتخاب بکند جاری می‌شود حالا کمی تفصیل بیشتری دارد که عرض می‌کنم.